

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

سالک باید چگونه باشد (۲۳۳ ف ۲ - ۲۳۳ ف ۷)

🌸 وقتی راه پیدا شد، اول صبر است. با صبر و استقامت می‌توانی به مقصد برسی. اصلاً ایمان اولش و وسطش و آخرش صبر است.

این هم نکته‌ی مهمی است؛ وقتی طریق سلوک الی‌الله پیدا شد، اول صبر و اول صابر بودن است. صبر بزرگ است. در احادیث کثرتاً روی عظمت صبر تأکید شده است. حدیث داریم: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ فِي الْجَسَدِ» جایگاه صبر در پیکره‌ی ایمان، مثل جایگاه سر روی بدن انسان می‌ماند «وَ لَا إِيْمَانُ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ»^۱ کسی که صبر ندارد اصلاً ایمان ندارد. حدیث داریم: «فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ كَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْإِيْمَانُ»^۲ یا «وَ لَا إِيْمَانُ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ»^۳ همان‌طور که وقتی سر فرد از بین برود، چیزی از او باقی نمی‌ماند و جنازه‌ی بی‌خاصیت است؛ صبر هم وقتی از انسان برود، چیزی از ایمانش باقی نمی‌ماند. صبر در تمام مسیر سلوک جایگاه دارد. در بحث ابتلائات مصباح بحث صبر را گفته‌ایم. در سی‌دی عرفان عملی هم عزیزان بحث صبر را شنیده‌اند.

^۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۸۹ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۳، ص ۲۵۸ و مجلسی، بحار، ج ۳، ص ۱۱۴.

^۲. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۸۷ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۳، ص ۲۵۸ و مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۸۱.

^۳. ابن‌شعبه‌حرّانی، تحف‌العقول، ص ۲۸۱ و فیض‌کاشانی، الوافی، ج ۴، ص ۳۳۳ و محدّث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۲، ص ۴۰۲.

صبر مراتبی دارد؛ ده مرتبه‌ی صبر را در آنجا اشاره کرده‌ایم. **گام اول:** آغاز راه صبر در ترک معصیت، هوی و لذاذ نفسانی که انسان بتواند جلوی خودش را بگیرد و به خودش فشار بیاورد. اگر می‌خواهی رشد کنی، باید به خودت زور و فشار بیاوری که معصیت مرتکب نشوی. دنبال مشتتهیات نفسانی، خوش گذرانی‌ها، رفاه طلبی‌ها، شهوترانی‌ها و ... نباشی؛ این یک قدم صبرست. **گام دوم:** حالا در مسیر طاعت باید قدم برداری، احکام الهی را اجرا کنی، عبادات را به جا آوری، در مسیر تزکیه‌ی نفس به مجاهده‌ی با نفس بپردازی، این هم سختی دارد. **گام سوم:** صبر در برابر مصائب، شدائد، محرومیت‌ها و ابتلائاتی که خدا برای رشد تو به وجود می‌آورد. در سختی‌ها، کمبودها، دردها و مصیبت‌هایی که پیش می‌آید باید صابر باشی، جزع و فزع نکنی، ناشکیبایی نکنی. **گام چهارم:** مواظب باشی در نعمت‌هایی که به تو می‌دهد، راحتی و رفاهی که در زندگی در اختیار قرار می‌دهد، خیلی غوطه‌ور نشوی، به یک فرد رفاه‌طلب تبدیل نشوی. بتوانی جلوی خودت را بگیری که این نعمت سبب طغیان تو نشود که «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ»^۴ پس اینجا هم صبر می‌خواهد. **گام پنجم:** حالا این کار را کردی، برای چه کردی؟ اگر همه‌ی این کارها را کردی که خودت به جایی برسی، چیزی بشوی، این صبرها برای خدا نبود؛ مثلاً گفتم من این غذای حرام دنیوی را نمی‌خورم تا آخرت به من غذای بهشتی بدهند. حظّ نفس هدفت بوده است. به این خانم نامحرم دنیایی نگاه نمی‌کنم تا در آخرت به من حورالعین بدهند، هدف حظّ نفس است. چه فرقی می‌کند، از دنیایی‌اش چشم پوشیدی دنبال آخرتی‌اش رفتی. خانه‌ی دنیایی را چشم می‌پوشم که قصر اخروی به من بدهند. پس محرک تو نفس است، اصلاً تو هنوز سالک الی‌الله نیستی؛ خیالت راحت باشد. مثل چی؟ مثل شخصی که در شهری زندگی می‌کند دائم از یک محله به محله‌ی دیگر می‌رود، به این مسافر می‌گویند؟ نه، مسافر وقتی است که این شهر را ترک کند؛ لذا گام پنجم جایی است که تو از بیت نفست بیرون بیایی «مَنْ يُخْرِجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى

^۴. سوره‌ی علق، آیه‌های ۶ و ۷.

اللّٰهُ وَرَسُولُهُ^۵ یعنی از بیت نفست هجرت کنی، برای خودت کار نکنی، تا امروز هر چه ترک معصیت و هر چه اطاعت کردی برای منفعت خودت بود. هرچه مشکلات را تحمل کردی گفتمی حتماً برایم فایده‌ای دارد. هرچه در نعمت‌ها خودت را کنترل کردی گفتمی به جایش یک نعمت بزرگتر به من می‌دهند. تا حالا همه‌اش برای خودت بود. فقط برای خودت کار کردی؛ لذا منزل پنجم جایی است که راه می‌افتی که صبر، صبرِ الله می‌شود؛ نه صبر برای منفعت خودت. برای خدا صابری، این منزل پنجم است. **گام ششم:** در این منزل به این حقیقت پی می‌بری؛ همان‌طور که در اعمال، طاعات و عبادات، خودت کارهای نیستی، خداست که به دست تو کارهای خیر را جاری می‌کند، صبری هم که داری هنر خودت نیست؛ این صبر بالله می‌شود؛ یعنی من بالله صبر دارم. خودم که صبر ندارم، صبر هم از جانب خداست. **گام هفتم:** حالت صبر بالله در تو استقرار و ثبات پیدا می‌کند؛ در واقع صبر علی‌الله پیدا می‌کنی. اینجا تمام بلیات، سختی‌ها و مشکلاتی که قبلاً بر آنها صبر می‌کردی را جلوه‌های اسماء و صفات الهی می‌بینی. تا دیروز بر مشکلات صبر می‌کردی، امروز بر اسماء و صفات باید صبر کنی؛ چون مشکلات و سختی‌ها تجلیات اسماء و صفات حضرت حق است. این صبر علی‌الله است. منزل به منزل سلوک همه جا صبر با شماست. **گام هشتم:** حال اگر در منزل مشاهدات و جلوات جمال اسمائیهی حضرت حق توانستی ثبات پیدا کنی، جلوی خودت را گرفتی که دلت از این منصرف نشود؛ این حالت در تو مستهلک و مضمحل نشود، زحمتی که برای ثبات این می‌کشی صبر فی‌الله است. **گام نهم:** اول فعل می‌دید، سختی‌ها را می‌دید و صبر می‌کردی. بعد گفتمی این سختی‌ها که چیزی نیست؛ جلوه‌ی اسماء و صفات است. بر اسماء و صفات صبر کردی. حالا از اسماء و صفات هم عبور کردی؛ در برابر جلوات ذات باید صابر باشی. از مشاهده‌ی اسمائی بیرون و بالاتر رفتی. به صبر در این منزل، ثبات در جلوات ذات حضرت حق، صبر مع‌الله گویند. او دیگر به قلّه رسیده است. **گام دهم:** حالا که به قلّه رسید، خدا به او می‌گوید برگرد. درست است که رسیدی؛ اما یک عده در راه مانده‌اند و غافلند. برگرد، دست

^۵. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰۰.

آنها را بگیر و بالا بیاور. کسی که نزد محبوب و معشوقش رسیده است، معشوق به او می‌گوید: برو. دل‌کندن، جدایی و فراق خیلی سخت است. در دعای کمیل شب‌های جمعه می‌خوانید: «فَهَيِّنِي يَا لَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي» چی؟ «صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ»^۶ این صبر عن‌الله است که بالاترین مرتبه‌ی صبر است. خدا به ولیّ خدا مأموریت داد که حالا برو مشغول شو. باید بیاید امرونهی کند، خلق را هدایت کند، کلی با افراد سروکله بزند. پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام آمدند چه کار کردند؟ اینهایی که خدا می‌داند کجایند، مشغول خلق باید بشوند. این فراق در مناجات عرفانی بعد از دعای عرفه نقل شده است: «اللّٰهُ تَرَدُّدِي فِي الْآثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ» خدایا آمد و شد من در بین آثار خلقت تو موجب دوری دیدار و زیارت تو می‌شود «فَاَجْمَعْنِي عَلَيْكَ بِخِدْمَةِ تَوْصَلِي إِلَيْكَ»^۷ مرا با خدمتی جمع کن که مرا به وصال خودت برساند. دوری و فراق خیلی سخت است؛ شکیبایی و صبر بر این فراق، صبر عن‌الله می‌شود. پس از نقطه‌ی آغاز سلوک، صبر شروع می‌شود تا بالاترین مرتبه؛ لذا فرمودند اصلاً ایمان اوّل، وسط و آخرش صبر است. در صبر هم شخص سه مرتبه دارد؛ یک وقت متصبر است؛ یک وقت صابر و یک وقت صبورست. متصبر یعنی کسی که با زور و تقللاً خودش را در منزل صبر حفظ می‌کند، بی‌صبری نمی‌کند، نوعی تکلف، تصنع و تقللاً کردن در کارش هست. مثل متعبد؛ متعبد غیر از عابد است. عابد هم غیر عبد است. متعبد یعنی کسی که به زور خودش را به عبادت وا می‌دارد، نوعی تصنع و تکلف و تقللاً زدن هست. این غیر از عابد است و عابد غیر از عبد است. حالا در صبر هم همین‌طور است. یک متصبر داریم که به زور و تقللاً سعی می‌کند خودش را صابر نگه دارد و صبر کند. یک صابر داریم که چنین تقلّایی لازم ندارد، خودش صابرست. بالاتر از صابر، صبور است. نرفتید کربلا؟ اسوه‌ی صبر حضرت زینت علیها‌السلام است. باباطاهر می‌گوید:

غم عشقت بیابون پرورم کرد مثال مرغ بی‌بال و پرم کرد

^۶ سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۷۰۸ و کفعمی، المصباح، ص ۵۵۸ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل.

^۷ سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۲۲۵ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، مناجات بعد از دعای روز عرفه‌ی امام حسین علیه‌السلام.

به ما گفتی صبوری کن صبوری صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد

این صبوری است. یکی از درس‌های بزرگ کربلا درس صبر است.

❁ دیدن هر چیزی وقت و اجلی دارد. زودتر یا دیرتر از آن، دیدن ممکن نیست. خدا فرمود: **إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ^۱؛ وقتی اجل آنها آمد، نه یک لحظه تأخیر می‌کند و نه یک لحظه پیش می‌افتند. (۱۲:۵۳)**

گرچه گفتیم شرط خلوص در سلوک این است که سالک الی‌الله دنبال مکاشفات و مشاهدات نباشد؛ یعنی چیزی که او را به سلوک واداشته است؛ نفس ایفای وظایف عبودیت و بندگی‌اش باشد. نخواهد سیر و سلوک کند تا چشم برزخی‌اش باز شود، تا به مکاشفات راه یابد، تا بتواند به مشاهدات باطنی و معاینات برسد؛ هیچ یک. محرک او ایفای وظیفه‌ی عبودیت و بندگی‌اش باشد؛ خلوص در سلوک این است؛ اما گاهی بعضی‌ها دلشان لک می‌زند و می‌خواهند چیزهایی ببینند؛ دیدن هر چیز وقت و اجلی دارد. زودترش ممکن نیست، هر چقدر هم که زور بزنی، دیرتر هم ممکن نیست؛ سر موقع در را باز می‌کنند و نشان می‌دهند. زودتر از آن اگر دیده شود سالک خیلی چیزها را تحمل نمی‌کند. اگر شما و من ببینیم تحمل نداریم؛ یعنی ظرف وجودی سالک تحمل آن را ندارد؛ لذا درجا می‌افتد، می‌میرد و قالب تهی می‌کند. هنوز این وجود آن انعطاف و سعه را پیدا نکرده است تا بتواند با آن حقایق مواجه شود؛ لذا لطف حضرت حق پرده انداخته و نمی‌گذارد ببینی. هی زور نزن، نگو چرا دیر شد، چرا چیزی نمی‌بینم؟ اگر نشانت بدهند خطرناک است؛ ظرف وجودی تو آماده نیست؛ تحملش را نداری. بیشتر دنبال آماده کردن ظرف وجودیت باش. هی زور نزن که چرا دیر شد، چرا من این همه وقت سیروسلوک می‌کنم؛ چیزی ندیدم؟ اصلاً نباید دنبال چیزی دیدن باشی. تا وقتی دنبال چیزی دیدن هستی، چیزی نخواهی دید؛ ولی از این طرف هم بدان که یک موقع معینی دارد.

^۱. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۴۹.

🌸 در سیر نباید شتابزدگی داشت. اگر جنین قبل از کامل شدن از رحم مادر بیرون بیاید، یا تلف می‌شود و یا ناقص از کار در می‌آید. باید صابر بود و به صانع و مربی خود اعتماد داشت. هر وقت کامل شدیم، مربی ما را از حجاب بیرون خواهد آورد. (۱۵:۵۲)

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «الْأَنَاةُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ»^۹ تأنی از جانب خدا و عجله از ناحیه‌ی شیطان است. «الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ التَّأْنِي مِنَ الرَّحْمَانِ»^{۱۰} بین عجله با سرعت و سبقت فرق است. سرعت و سبقت خیلی چیز خوبی است؛ قرآن فرمود: «سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»^{۱۱} سرعت داشته باشید؛ چرا آن قدر شل شلکی راه می‌روید؟ «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^{۱۲} در کارهای خیر از هم سبقت بگیرید. سرعت و سبقت در اینکه ما کارها را انجام دهیم خوب است. عجله چیست؟ این است که پیش از موعد، منتظر رسیدن به نتیجه باشیم. عجله بد است، کسی که با عجله کاری را انجام می‌دهد، دست و پا شکسته انجام می‌دهد، ناقص از کار در می‌آید؛ تمام عیار کار را انجام نمی‌دهد؛ چون هول‌هولکی انجام می‌دهد، آن خاصیت را برایش نمی‌بخشد. هول هولکی نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، ذکر می‌گوید، نتیجه و بهره‌ای نمی‌برد؛ چون عجله دارد و می‌خواهد زودتر به نتیجه برسد؛ زودتر از موقع که نخواهد رسید و چون به انتظارش نمی‌رسد در ادامه‌ی راه دچار یأس و دلسردی می‌شود. لذا عجله از شیطان؛ ولی سرعت و سبقت چیزهای خدایی هستند. پس در سیر نباید شتابزدگی داشت؛ اینکه دم به دم فرد بگوید چه شد؟ چرا نشد؟ مگر قرار نبود بشود؟ به‌ول شاعر:

^۹. حرّاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۶۹ و مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۳۴۰ و برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۱۵.

^{۱۰}. فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۳۳۴ و طیب، سیدعبدالحسین، اطیب البیان، ج ۹، ص ۱۷۵ و طبرسی، احمد بن علی، الاختصاص، ترجمه و شرح غفّاری، ج ۱، ص ۲۷۸.

^{۱۱}. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۳.

^{۱۲}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۸ و سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۸.

کم حوصلگیست آنکه سالک بی‌گناه خواهد شود از سر حقیقت آگاه

بی‌گناه یعنی هنوز وقتش نشده است، گاهش نشده است. این کم حوصلگی است که هی می‌گویی چرا نمی‌شود؟ کی می‌شود؟

وامانده بود راهرویی کو هر دم پرسد خبر از دوری و نزدیکی راه

باید در عین داشتن نهایت سرعت و سبقت، تأنی داشت و شتابزدگی نداشت. اگر جنین قبل از کامل شدن از رحم بیرون بیاید یا تلف می‌شود و یا ناقص از کار درمی‌آید؛ غیر از این است؟ جنینی که در رحم مادر است، اگر زودتر از موقع تولد که کامل شود بیرون بیاید، می‌میرد؛ چون امکان ادامه‌ی حیات و آمادگی برای زندگی در فضای بیرون را ندارد. اگر خیلی هم زور بزنند یک موجود ضعیف و معیوبی از کار در خواهد آمد. درست همان موقع که باید متولد شود، متولد می‌شود؛ شتابزدگی نباید داشت. مثل جوجه‌ای که در تخم است و زمان معینی دارد که از تخم بیرون بیاید. اگر یک روز زودتر، تخم را بشکنی جوجه می‌میرد. اگر یک روز بیشتر هم داخل تخم بماند، خفه می‌شود. جوجه که سرش نمی‌شود، کی باید بیرون آمد. مادری که این را زیر بال و پر خود پرورانده است، صاحب تشخیص است. به محض اینکه موقع آن شد، از بیرون نوک می‌زند و تخم می‌شکند و جوجه بیرون می‌آید. البته جوجه هم از داخل تلاش می‌کند؛ ولی وقتی تخم شکست و جوجه بیرون آمد، غالب جوجه‌ها می‌گویند: نمی‌دانید خودمان چقدر تلاش کردیم، چقدر ذکر گفتیم، چقدر سیروسلوک و چله‌نشینی کردیم تا به اینجا رسیدیم. او نمی‌فهمد. تو چه کاره بودی؟ ولایت تو را زیر بال و پر خود پرورانده و او تو را از این پوسته‌ی عالم طبیعت بیرون آورده است. جوجه تلاشی کرده و خیال کرده است که خودش بوده که این پوسته را شکسته است. نمی‌داند که مرغ نوک زده و پوسته را شکسته است. مرغ هم دقیق می‌داند که کی باید با نوک بزند، پوست را بشکند تا جوجه بیرون بیاید. زودتر بزند می‌میرد، دیرتر بزند خفه می‌شود. خدا هم خبیر است، ربّ ما خبیر است، او می‌داند کی باید این پوسته را بشکافت. یک گام زودتر شود سالک از پا درمی‌آید و لطمه می‌بیند؛ آمادگی ندارد. بنابراین شتابزدگی بی‌جاست، باید

صابر بود و به صانع و مرتبی خود اعتماد داشت. اوست که تو را می‌سازد و می‌پروراند. ربّ تو اوست، ربّ تو هم ربّ خبیر است؛ می‌داند چه کار می‌کند. هر وقت کامل شدیم، مرتبی ما را از حجاب بیرون خواهد آورد. پس شتابزدگی نداشته باشیم، هی نق نزنیم که چه شد؟ مگر قرار نبود این کار را بکنیم، این طوری شود؟ سرت را پایین بینداز، کار خودت را بکن. خدا هم کار خودش را بلد است؛ لازم نیست که به خدا یادآوری کنی که قرار بود فلان طور شود. خدا که «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»^{۱۳} نه چرتش می‌گیرد، نه خوابش می‌برد که بگوییم حواسش نیست و ما قضیه را یادش بیندازیم. خدا دچار فراموشی نمی‌شود. کارهایی که خدا باید بکند، خیالتان راحت باشد، هیچ نگران او نباشید. حواسمان به کارهایی که خودمان باید بکنیم، باشد. یعنی سعی کنیم وظایف بندگی و عبودیت خودمان را درست انجام دهیم. این تگّه را مواظب باشیم. بگوییم دنیا یوم- العمل و آخرت یوم‌الجزا است. یوم‌العمل دست ماست، می‌گویند عمل کن. یوم‌الجزا خاصیت این عمل است که به ما ربطی ندارد. کسی که باید جزا بدهد، خودش جزا می‌دهد و اثر می‌بخشد. اثر کارهایی که ما کردیم را همان موقع که باید ظاهر شود، ظاهر می‌کند. هم زودترش خطرناک است، هم دیرترش معقول نیست. پس شتابزدگی نداشته باشید، صابر باشید.

🌸 ما وقتی داشتیم به این سفلی می‌افتادیم، آن قدر لباس از ما کردند که تا به اینجا رسیدیم، لخت و عریان شدیم. حالا که می‌خواهیم برگردیم، لباس می‌خواهیم. بهترین لباس لباس تقواست و تقوا ولایت علی علیه السلام است. (۲۳:۱۴)

طبقه به طبقه پایین آمدیم تا به زیرزمین خلقت که اسم آن عالم ناسوت است رسیدیم. حالا می‌خواهیم طبقه به طبقه بالا برگردیم. به اصطلاح قوس نزول را پایین آمدیم تا به اسفل‌الستافین رسیدیم، حالا قوس صعود را طی می‌کنیم تا به اعلی‌علیین به احسن تقویم برسیم. حالا که می‌خواهیم بالا برویم لباس می-

^{۱۳}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۵.

خواهیم. لباس‌هایی که وقتی پایین آمدیم، طبقه به طبقه از ما کنند، در هر طبقه آویزان کردند؛ هر طبقه که بالا می‌رویم اینها را که از تنمان درآوردند دوباره باید تنمان کنیم تا به همان جایی که بودیم، برگردیم. اول پالتو را کردند بعد کت، بعد ژاکت، بعد پیراهن و زیر پیراهن را درآوردند؛ به آخر که رسیدیم دیدیم هیچی تنمان نیست و لخت شدیم. حالا که می‌خواهیم برگردیم لباس می‌خواهیم؛ بهترین لباس، لباس تقوی است. قرآن فرمود: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ»^{۱۴} لباس تقوی بهترین لباس است. تقوی را هم قبلاً در کتاب ره- توشه‌ی دیدار اشاره کرده‌ام. ما یک تقوای ظاهر داریم که تقوای فعل و ظاهر وجودمان است، یک تقوای نفس و یک تقوای قلب هم داریم. «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»^{۱۵} هر یک از اینها با دیگری فرق دارد. قرآن فرمود: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ» بهترین لباس، لباس تقوی است و تقوی ولایت علی ع است. حقیقت تقوی ولایت امیرالمؤمنین ع است. اگر قرینه‌ی نقلی برای این حدیث می‌خواهید به قرآن مراجعه کنید. قرآن کریم شرط قبولی طاعات، عبادات و اعمال را چه چیز می‌داند؟ فرمود: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^{۱۶} منحصرأ خدا عمل را فقط از اهل تقوی قبول می‌کند؛ یعنی شخصی که تقوی ندارد عملش مورد قبول نیست. مقبول واقع شدن یک عمل؛ یعنی عمل برای یک سازندگی خاص در شما مقرر شده است. هر وقت شما با انجام آن عمل به آن سازندگی دست پیدا کردید؛ می‌گویند عمل مؤثر یا مقبول واقع شد. مقبول واقع شدن یعنی مؤثر واقع شدن. خاصیتی که قرار بود این نماز در شما داشته باشد «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^{۱۷} بود. اگر با این نماز به معراج رسیدی به شما می‌گویند نمازت مقبول شد. حالا قرآن فرمود: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» منحصرأ خدا عمل را از اهل تقوی قبول می‌کند؛ یعنی فقط عمل اهل تقواست که اثر دارد یا او را رشد می-

^{۱۴}. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۶.

^{۱۵}. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۲.

^{۱۶}. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

^{۱۷}. فخرالدین‌رازی، مفاتیح‌الغیب، ج ۱، ص ۲۲۶ و رشیدالدین‌میبدی، کشف‌الأسرار، ج ۲، ص ۶۷۶ و محدث‌قمی، سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۲۶۸.

دهد. کسی تقوی و مراقبه نداشته باشد، بی‌محابا هر کار خلافی پیش بیاید مرتکب شود، اعمال صالحش هم اثر نمی‌بخشد. احادیث فراوانی حتی سنی‌ها از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که فرمودند: اگر کسی همه‌ی عمرش را حج به‌جا آورد، همه‌ی دارایی‌اش را در راه خدا صدقه بدهد، همه‌ی روزهای عمرش را روزه بدارد، همه‌ی شب‌های عمرش را شب زنده‌داری کند و عمرش هم به اندازه‌ی عمر نوح ﷺ باشد «لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَّرَ مَا عَمَّرَ نُوحٌ»^{۱۸} که عمر نوح ﷺ حداقل هزار و چهارصد، هزار و پانصد سال بوده و بنا به بعضی روایات دوهزار و پانصد سال بوده است. قرآن بین بعثت تا طوفان نوح ﷺ را صریحاً «أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»^{۱۹} نهد و پنجاه سال گفته است. از تولد تا بعثت و از طوفان تا آخر عمر چقدر بوده است، در قرآن نیامده است؛ ولی از روایات می‌شود برداشت کرد. سنی‌ها خودشان آن حدیث را نقل کردند که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: اگر کسی به اندازه‌ی عمر نوح ﷺ عمر کند و در طول عمر همه‌ی سال‌ها به حج بیاید، همه‌ی روزها روزه باشد و همه‌ی شب‌ها را شب زنده‌داری کند، همه‌ی دارایی‌اش را صدقه بدهد و همه‌ی عمرش را کنار خانه‌ی خدا، در مقدس‌ترین جای عالم عبادت پروردگار را انجام بدهد؛ اما ولایت ولی‌الله را قبول نداشته باشد؛ هرگز از او چیزی پذیرفته نمی‌شود. روایات این‌طوری را کنار روایاتی بگذارید که قرآن می‌گوید عمل فقط از اهل تقوی قبول می‌شود. معادله‌ای می‌شود که نتیجه‌اش این است: تقوی مساوی با ولایت امیرالمؤمنین ﷺ است. این یک بحث ظاهری است، حقیقتش را در باطن خودتان درک کنید. از نظر بحث لفظی و استدلال ظاهری هم دیدید که حقیقت تقوی همان ولایت امیرالمؤمنین ﷺ است و همان حقیقت است که در مرتبه‌ی قلب یک تجلی به نام تقوای قلب دارد. در مرتبه‌ی نفس یک تجلی دیگر به نام تقوای نفس و در مرتبه‌ی ظاهر وجود شخص هم یک تجلی به نام تقوای ظاهری و تقوای بدن دارد. باید اهل تقوی و ولایت شد تا بشود بالا رفت. باید این لباس‌ها را تنت کنی تا بالا بروی. با حالت برهنه نمی‌توانی بالا بروی؛ باید لباس بپوشی. لباس زینتی

^{۱۸}. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۲۲ و مجلسی، بحار، ج ۲۷، ص ۱۷۳ و صدوق، ثواب الأعمال، ص ۲۰۴.

^{۱۹}. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۱۴.

برای عبدست. باید لباس عبودیت، بندگی و تقوی را به تن کنی، زیبا شوی تا شایسته‌ی محفل جمال مطلق حضرت حق شوی.

❁ لباس تقوی اگر بر تن کنیم، به بهشت می‌رویم؛ یعنی اگر خداوند را در زندگی شریک کنیم.

(۳۰:۴۵)

حالا نماد و نمود دیگر تقوی را در این جمله بیان می‌کند؛ یعنی اگر خدا را در زندگی شریک کنی، این اقلش است. می‌گویند بزرگی منبر رفت. جمعیت زیادی هم پای منبرش بودند. گفت: ای مردم امشب آدم شما را به چیزی دعوت کنم، از شما خواهشی بکنم اینکه بالاغیرتاً بیایید مشرک شوید. گفتند: آقا این چه فرمایشی است؟ همه‌ی انبیاء آمدند و گفتند مشرک نباشید. گفت: در زندگی که شما می‌کنید یک سر سوزن خدا نیست؛ یک کم هم بیایید خدا را شریک کنید. همش خودم، نفسم، دنیا، اقلاً مشرک شوید. مشرک از ملحد بهتر است. ملحد هیچی یعنی خدا تعطیل است. باز مشرک کمی در زندگی برای خدا سهم قائل می‌شود؛ به شرط اینکه حق خدا را هم نخورد. داستان آن کشاورز که با خدا قرار گذاشت را یادتان است؛ گفت: خدایا بیا شریک، از من شخم زدن و تخم کاشتن و آبیاری کردن و از شما هم اینکه باران خوب بفرستی، کاری کنی گندمی که کاشتم بارور شود و محصول زیادی بدهد. با هم که شریک شویم، محصول را نصف می‌کنیم. سال اول بارندگی حسابی آمد، هر تخمی هفتصد تخم شد، او هم درو کرد. گندم‌ها را از کاه جدا کرد. یک کوه گندم خالص درست شد. در خوابش هم نمی‌دید چنین محصولی داشته باشد. با خدا شریک بود دیگر. چشمش که به گندم‌ها افتاد، دبه کرد. گفت: خدایا شما غنی هستید، خانه هم لازم ندارید، بدهی هم ندارید. می‌دانی که من هم بدهکارم، هم خانه‌ی درست و حسابی ندارم و هم مشکلاتی دارم. اجازه بده امسال سهم شما را بردارم، سال بعد دو برابر به شما می‌دهم. هیچی کل گندم‌ها را بالا کشید. سال بعد دوباره موقع کاشت یاد خدا افتاد. گفت: خدایا شراکتمان جای خودش است، نصف شما، نصف من. از من کاشتن، از شما هم باران خوب فرستادن و خوب رویاندن. سال دوم هم محصول بسیار عالی بود. دوباره موقع

تقسیم محصول با شریکش دَبه درآورد و گفت: خدایا پسر من را می‌خواهم داماد کنم، دختر من را عروس کنم، اینها خرج دارد. شما الحمدلله زن و بچه ندارید، خرجی ندارید، خیالت راحت است. اجازه بده امسال هم من این محصولها را بردارم. سال بعد با هم تسویه حساب می‌کنیم. امسال هم سهم خدا را نداد و همه را بالا کشید. اگر خدا را شریک می‌کنیم لا اقل دَبه نکنیم. سال سوم باز موقع کاشت دوباره یاد شریک افتاد. گفت: خدایا ما شریکیم. بدهی‌هایم هم یادم است. دوباره کاشت و محصول خیلی عالی شد. موقع تقسیم محصول و پرداخت بدهی‌هایش به ذهنش خطور کرد که بگوید اصلاً چه شراکتی؟ شما اصلاً شریک نبودید؛ خودم زحمت کشیدم. تا این خطور کرد، دید یک دیوار عظیمی از دور می‌آید. سیل راه افتاده بود و داشت هرچه درخت و خانه بود می‌کند و می‌آمد. او از ترس سیل پا به فرار گذاشت. دید اگر بایستم سیل مرا هم می‌برد و خودم هم نابود می‌شوم؛ فرار کرد. داشت فرار می‌کرد، کفش‌هایش از پایش در آمد. پابرنه فرار کرد. سیل آمد تمام محصول مزرعه را برد. وقتی سیل رد شد. او فکر کرد و فهمید چه شده است. او می‌خواست به خدا بگوید خدا اصلاً چه شرکتنی؟ تو اینجا چه کاره هستی؟ همه‌ی آنها برای خودم است. برگشت رو به آسمان کرد و گفت: خدایا فهمیدم چه کار کردی؛ اما خودمانیم آن روز که من با شما شریک شدم، اقلاً کفش که پایم بود! کفش مرا برداشتی بردی!

اینکه بگوییم کل آن برای خداست، حرف خیلی بزرگی است. اقللاً بیاییم خدا را شریک کنیم؛ تقوا همین است که خدا را در زندگی‌مان شریک کنیم. یعنی کمی از فرصت عمر، وقت، انرژی، استعدادمان و لا اقل بخشی از آن را برای خدا بگذاریم؛ همه‌اش برای دنیا و نفس نباشد.

❁ **لَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُخْسِنُونَ**^{۲۰}: **همانا خدا با کسانی است که تقوا پیشه کردند و کسانی که**

آنها نیکی کنندگانند. (۳۶:۲۹)

^{۲۰}. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۸.

مگر همه‌ی سیروسلوک برای این نیست که به لقاء و وصال خدا برسیم؟ اینجا گفت: خدا با چه کسانی است، چه کسانی به وصال حق رسیدند، چه کسانی در محضر حضرت حق هستند؟ فرمود: «لَنْ يَلْقَى اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا» خدا با کسانی است که تقوی پیشه کردند «وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» و کسانی که کار نیکو، زیبا و شایسته انجام می‌دهند. پس اگر کسی بخواهد خدا با او باشد، راهش تقوی، عمل نیک و احسان است. ان شاء الله خدای-متعال خودش در مسیر سلوک الی الله و عبودیت و بندگی حضرت حق دستگیر ما باشد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ